

متن پرسش

باسلام و عرض ادب خدمت استاد بزرگوار. استاد من در حال نوشتن مقاله ای تحت عنوان ارتباط غیر کلامی خالق و مخلوق در قرآن هستم. فهرست مطالب من به طور خلاصه اینگونه است: کلیات شامل مفهوم ارتباط غیر کلامی، ارتباط غیر کلامی در قرآن، انواع ارتباط غیر کلامی، اهداف ارتباط غیر کلامی. فصل ۱: ارتباط غیر کلامی خداوند با انسان که شامل ارتباط غیر کلامی در آینه احساس، ارتباط غیر کلامی در آینه فطرت، ارتباط غیر کلامی در آینه عقل، ارتباط غیر کلامی در آینه قلب. فصل ۲: ارتباط غیر کلامی انسان با خداوند که زیرمجموعه هایش مانند فصل قبلی است. فصل ۳ و ۴ هم موانع ارتباط و راه های برون رفت از آن است. استاد چون روی این موضوع کار نشده من برای اینکه بحثم مستند به علم باشد در تبیین موضوعم میخواهم در مورد اینکه انسان موجودی دوبعدی است و از طریق نفس خود می تواند انواع ارتباط غیر کلامی (فطری، حسی، عقلی و قلبی) با خود، با محیط اطرافش، و با موجودات ماوراء خداوند داشته باشد. یعنی میخواهم سطوح انواع ارتباط غیر کلامی را مشخص کنم و بگم مثلا اولین پل ارتباط انسان با خداوند از طریق حواس ۵ گانه اش است. سوال من از شما این هست که آیا روح و نفس با هم فرق میکنند و اینکه در رتبه بندی این چهار نوع ارتباط غیر کلامی اول انسان از طریق حس بعد با تکامل نفس از طریق عقل و در نهایت از طریق قلب ارتباط با خداوند دارد. در اینجا فطرت در کدام مرتبه قرار میگیرد. آیا هر کدام از حس و عقل و قلب خود مراتب دارند. نمی دونم توانستم مطلبم را درست بیان کنم. باتشکر از لطفتون. یا حق

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: کار بسیار ارزنده ای است زیرا آن قدر که خداوند بدون کلام با ما سخن می گوید با کلمات با ما سخن نگفته. گفتگوهایی که اگر دریاها مرکب شود و اشجار قلم شود تا کلمات او را بنویسند تمام نمی شود. خداوند با کلمات شروع کرد تا ما را آماده کند و استعداد یافتن حقایق را با ابزاری ماوراء این کلمات در ما ایجاد نماید. به قول مولوی: «باقی این نکته آید بی زبان در دل آن کس که دارد نور جان». اگر بخواهیم یک دستگاه کلی داشته باشیم و مبتنی بر آن، کار را شروع کنید چهار قسم «جسم، نفس، قلب و روح» را در نظر بگیرید. که نفس یک طرفش به جسم است و وجه گرایش به دنیا در آن قوت دارد و یک وجه آن گرایش به قلب دارد و وجه معرفت وجودی به حقایق در آن غلبه دارد و قلب مقام معرفت به حقایق است، حال در وجهی که نظر به نفس دارد، وجه توهم زای قلب است و وجهی که نظر به روح دارد، وجه طلب حق و لقاء، حق آن است و روح مقام مشاهدهی

حق است که باز آن وجهی از روح که نظر به قلب دارد وجه محدود شدن آن به معارف حقه است و آن وجهی که نظر به سرّ دارد، وجهی است که از مشاهده‌ی حق بالاتر می‌رود و مقام فناء در حق برایش پیش می‌آید. امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» در همین رابطه دعایی دارند به این شکل: «اللّٰهُمَّ تَوَرَّ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمَشَاهِدَتِكَ، وَ سَرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ» که باطن در این دعا همان نفس ناطقه است که باطن بدن است و فطرت آن زمینه‌ی بالقوه‌ای است که استعداد حضور انسان را در همه‌ی این مراتب در خود دارد. موفق باشید